

ایوان تورگنف

در آسمان ادبیات اروپا ستارگانی درخشان در قرون ۱۹ و ۲۰ پدیدار شدند که علاوه بر اثبات عظمت مقام و مرتبت خویش بر عالمیان ثابت کردند که هیچگاه مغنوبات در قبال غور در ماده و مادیات راه فنا نمی سپرد. اینان فرشتگانی آسمانی بودند که بهیات آدمی پیام الهی بر خاق فرو خواندند و عالمی را با انسانیت و آدمیت رهبری کردند. از این بزرگان عده ای مانند « هوگو » و « دستیسکی » و « تولستوی » و « گوته » و امثال ایشان مشهورند و ایوان تورگنف که موضوع بحث ما قرار میگیرد خود یکی از این اختران فروزنده آسمان ادب است که در سال ۱۸۱۸ در شهر « اورل » از خاندانی اشرافی متولد شد. پدرش برای ثروت زنی زشت صورت باقی ازدواج کرد و از این روی، زندگی زناشویی ایشان در کدورت و تقار گذشت. پس از تولد تورگنف پدرش که با درجه سرتنگی در ارتش خدمت میکرد، از کار کناره گرفت و با مالک ژانز در نزدیکی ارل رفت و در سال ۱۸۳۴ در آنجا بدرد حیات گفت. تورگنف که چندی بعد نویسنده ای مشهور و شاعری شیرین سخن گشت در حیات پدر تحت مراقبت آموزندگان آلمانی و فرانسوی قرار داده شد که بزبان آلمانی و فرانسوی پیش از زبان مادری طفل اهمیت میدادند تا آنجا که کودک خوش قریحه ناچار شد برای آموختن زبان مادری پنهانی یکی از خدمتکاران خویش متوسل گردد. در سال ۱۸۲۷ پدر و مادر تورگنف برای تربیت فرزندان بمسکو رفتند و تورگنف را ابتدا در یکی از پانسیونهای ملی گذاشتند و بعد بدارالفنون معروف « لازروف » فرستادند. در ۱۸۳۳ تورگنف که پیش از ۱۵ سال نداشت دوره متوسطه را گذراند و بدانشگاه مسکو داخل شد و بتحصیل

ادبیات ووسی پرداخت و پس از یکسال چون خانواده او به « پترزبورگ » رفته بودند او نیز با ایشان بدانجا هجرت و تحصیلات خویش را در همانجا تعقیب کرد و در ۱۸۳۶ از تحصیلات عالی فراغت یافت ولی چون از تحصیلات خویش در روسیه رضایتی چنانکه باید بدست نیاورده بود و قریحه سرشار وی بدانچه در آنسرزمین آموخت قانع نمیشد ناچار با آلمان رفت و در دانشگاه برلین وارد رشته فلسفه و تاریخ و البته قدیم شد و دو سال در این رشته تحصیل کرد و مخصوصاً بفلسفه هگل فیلسوف مشهور آلمانی توجهی خاص داشت زندگانی تورگنوف بیشتر در فرانسه و آلمان گذشت و حیات نویسندگی وی نیز در همین ممالک آغاز گردید و آنگاه که هنوز در سال سوم دانشگاه برلین بتحصیل اشتغال داشت يك درام خیالی بر رشته نظم کشید ، اگرچه این درام تقلیدی از مانفرد شاهکار معروف بایرون و نخستین اثر منظوم تورگنوف بود و بالنتیجه مورد انتقاد شدید یکی از استادان قرار گرفت ولی باز همان استاد چون استمدادی عظیم در گوینده جوان مشاهده کرده بود و بر او بترقی و عظمت درآینده بشارت داد و همین امر خود باعث شد که تورگنوف بکار نویسندگی و شاعری پردازد و آثار خود را در مجلات و روزنامه های میهن خود منتشر سازد.

در ۱۸۴۱ هنگامی که از برلین بمسکو بازگشت خواست امتحان دکتری فلسفه بدهد ولی چون این رشته در همان اوان از « دانشگاه مسکو » حذف شده بود ناچار از خیال خویش چشم پوشید و دو سال بعد نیز چون بر سر امور ملکی از مادر خویش رنجیده خاطر گشت مسکو را ترك گفت و به پترزبورگ رفت و در یکی از مؤسسات دولتی بخدمت مشغول شد و دو سال بقرائت آثار ادب و نویسندگان فرانسه و نوشتن برخی مقالات پرداخت و در نتیجه شهرتی یافت. سپس منظومه ای بنام « باراشا » و در تحت عنوان (ت. ل.) منتشر ساخت و این اثر وی را سخن شناسان عصر مورد ستایش و تقدیر قرار دادند و تقریظهای فراوان بر آن نگاشتند و از آن میان تقریظ بلینسکی سرآمد ادبای عصر برای وی سخت گرانها بود و تقریظ این مرد در روح نویسنده جوان بسیار مؤثر گردید و تورگنوف همیشه او را که بحرگ ناگهانی بدرد حیات گفت با تأثر و حسرت یاد میکرد.

از این پس تورگنوف چون ادیبی بزرگ در سراسر کشور خویش شناخته شد و آثاری گرانبها از خامه وی تراوید مانند: «مذاکره»، «نی احتیاطی»، «سه قطعه عکس» مهذا این تألیفات خاطر نویسنده را چندان خشنود نمیکرد و نزدیک بود از نویسندگی دست بکشد، ولی تنی چند از دوستان او که روزنامه‌های تأسیس کرده بودند ویرا واداشتند تا آثاری از خود در آن روزنامه منتشر سازد و وی بزرگترین اثر جاودان و مشهور خود یعنی «فروکالی نیچ» را با اسم مستعار «یادگارهای حیات یک صیاد» در آن منتشر ساخت و بدین وسیله در ادبیات جهان نامی ابدی برای خویش بدست آورد. از این پس شاعر شیرین سخن بیشین دیگر دست از شاعری کشید و داخل در عالم رمان نویسی شد و دیری نگذشت که نامش در سراسر کشور بنویسنده‌گی شهرت یافت و عنوان کتاب یادگارهای او در افواه خاص و عام افتاد.

چندی پس از تألیف یادگارها تورگنوف بترك میهن خوش مجبور شد. آثار این دوره از حیات او معرف درد و حسرتی است که در دل نویسنده جایگزین گردید بخصوص که میان مادر و او بر اثر اختلاف هدفهای شغلی صفائی چندان وجود نداشت ولی چون در ۱۸۵۰ مادرش مرد برای اصلاح امور خانوادگی بسر زمین اصلی خویش باز گشت. در سال ۱۸۵۲ تورگنوف تمام آثار خود را دو باره در تحت عنوان «یادگارهای حیات یک صیاد» منتشر ساخت و بر شهرت خویش بیفزود و اندکی بعد از این امر بجهاتی از شهر رانده شد و در یکی از دهات بزندگی پرداخت و در اینحال یکی از شاهکارهای خود را بنام «مومو» نوشت. در سال ۱۸۵۴ تولستوی از وی وبعهد روسیه شفاعت کرد و تورگنوف بدین وسیله آزاد شد و توانست یکسال بعد بخارجہ مسافرت کند. در این اوان بزرگترین شاهکار خود موسوم به «رودن» را بعالم ادبیات تثار کرده و از این پس شاهکارهای دیگر خود چون «آسا»، «آشیاء اشرافی»، «نخستین عشق» را منتشر نمود و چون آلکساندر دوم در ۱۸۶۱ بلاغیه آزادی زارعین را امضاء کرد

روح نویسنده آرامش و مسرتی عظیم یافت و با فراغ خاطر در ۱۸۶۲ بتحریر اثر معروف خود « پدران و فرزندان » پرداخت .

در اوایل جنگ پروس و فرانسه تورگنوف پاریس رفت و بقیه عمر را را در آنجا بسر برد و بانویسندگان معروف فرانسه مانند « ژولا » و « گئی دو موباسان » دوستی و رابطه پیدا کرد .

تورگنوف اگر چه پیر و ناتوان شده بود ، باز با فکری جوان همچنان با ایجاد آثار گرانبها همت میگماشت چنانکه در ۱۸۷۷ کتاب « تازگی » را منتشر ساخت . این کتاب مورد تقد تقادان سخن قرار گرفت و نویسنده را چندان ملول کرد که تا سه سال دست بquam نبرد . در ۱۸۷۹ تورگنوف بمسقط الرأس خود بازگشت و ادبای کشور مخصوصاً طبقه جوان از او بشادمانی استقبال کردند .

در ۱۷۸۱ تورگنوف بیمار شد و از بیماری خود جمله نویسندگان و منورین میهن خویش را ملول واقسوده ساخت و سرانجام ناچار برای مداوا بفرانسه رفت و دو سال در بستر بیماری بهخت تا اینکه در ۲۳ ماه اوی ۱۸۸۳ ، در حالیکه ۶۵ بهار بر بوستان حیاتش گذشته بود گیتی را بدرود گفت . در روز پس از فوت تورگنوف جنازه ویرا پاریس و از آنجا بطرز بورغ فرستادند ، نشیبع جنازه او بگورستان « ولکوو » با تشریفات عظیم و شکوه و جلالی که تا آن زمان در روسیه سابقه نداشت انجام گرفت تا آنجا که نشیبع جنازه هیچیک از نویسندگان جز ویکتور هوگو نویسنده و شاعر بزرگ فرانسوی را جلال عظمتی چون او نبود .

کلمات بزرگان

کار نیک هیچگاه از میان نمیرود .
 ما کسی مولر
 درختان دارای زبان و نهرهای روان چون کتابند ، در سنگها موعظه و
 بند و در همه چیز نیکوئی و خیر وجود دارد .
 شکسپیر
 تنها طبیعت نسبت بخود درستکار است و تنها او در طی اعصار براستی
 همت میگمارد و ازدروغ برکنار است ، تردید در او راه ندارد و همیشه در پیشرفت
 و تکامل است .
 ادن فیلاوپ